

# بحثی

## در روش تدریس با تکیه بر آموزش مسائل اجتماعی

حسن ملکی

بسم الله الرحمن الرحيم ضمن تشکر از برادران و خواهران که تجمع و گردهم آیی شما عزیزان باعث دلگرمی ماست، ابتدا مقدمه‌ای عرض می‌کنم و سپس سعی می‌کنم اجمالی از روش تدریس و مراحل آن را با تکیه بر مثالها و مفاهیم اجتماعی به عرض برسانم:

زمانی ما از علم صحبت می‌کنیم، علم به معنای عام کلمه شامل همه رشته‌ها و شاخه‌های مختلف علمی است، زمانی از روش تدریس آن علوم بحث می‌کنیم. من اعتقاد این است و ادعا هم نمی‌کنم که این اعتقاد درست باشد، که اگر ملتی بخواهد رشد علمی بکند و از قافله تمدن، البته تمدن همه‌جانبه عقب نماند، باید در پیشبرد روشهای تحقیق و تدریس گامهای اساسی بردارد و همراه با رشد علوم مختلف برای چگونه آموزش دادن آن علوم هم برنامه داشته باشد، مقدماتی فراهم بکند، کارشناسانی تربیت کند و دبیران و معلمان را در جهت بهتر تدریس کردن ماهر سازد. اگر این چنین نباشد مسلماً علم می‌میرد. چون شما می‌بینید در تاریخ اندیشه بشر، علم توسعه پیدا کرده است. اگر می‌بینید در این چند قرن اخیر پیشرفت اندیشه بشر خیلی سریع‌تر و گسترده‌تر از قرنهای متمادی قبل از رنسانس بوده است، علت آن تحولی است که در روش و آموزش بوجود آمده است. زیرا تحول علم فرزند تحول در روش است. اگر روشها متحول نشود مطمئناً علم گسترش پیدا نمی‌کند. اگر می‌بینید جهان غرب در علم گوی سبقت را از دیگران ربوده و توانسته فاتح کرات دیگر باشد، مسلماً قبل از اینها خوب فکر کرده و با امور و مسائل مختلف علمی با روش درست برخورد کرده و توانسته است اذهان و افکار را در جهت منطقی سیر دهد و با ابداع روشهای تدریس-پویا، روش تحقیق و پژوهش را مستحول سازد و واتمیتهای مختلف را با تکیه بر آن روش‌ها دسترس کند. مطمئن باشید روش تحقیق فرزند

در: تدریس ارزشها، اگر معلم، دبیر، استاد، ارزشها را در وجود خود پرورانده باشد قادر به پرورش آن ارزش در وجود یادگیرنده هم هست شما می‌خواهید ارزشی به نام «عدالت» را به یادگیرنده خودتان یاد بدهید یعنی یادگیرنده باور کند عادل بودن چیز خوبی است. اگر رفتار ما در کلاس خدای نکرده ظالمانه باشد، مطمئناً هر قدر ماهر باشیم قادر به پرورش این ارزش در وجود یادگیرنده نخواهیم بود. شما ارزشی به نام همکاری می‌خواهید یاد بدهید می‌خواهید نشان بدهید همکاری چیز خوبی است اگر مستبدانه عمل کردید ولی برای او سخن از ارزشی به نام همکاری گفتید هرگز او را همکار تربیت نکرده‌اید پس یکی از مسائلی که در این مرحله از طراحی آموزشی باید مد نظر قرار بگیرد این است که ارزشها در وجود خود مدرس و دبیر تجلی داشته باشد.

تحول علم فرزند تحول در روش است. اگر روشها متحول نشود مطمئناً علم گسترش پیدا نمی‌کند.

یکی از اهداف اساسی تدریس علوم اجتماعی پرورش شهروندان مطلوب است شهروندی که ارزشها و هنجارهای مطلوب جامعه ما را به خوبی یاد بگیرد و مطابق آنها عمل کند و ضدا ارزشها را دفع بکند.

یادگیرنده باید بداند که انسانها در حصار این گونه امور زندانی نیستند. اینطور نیست که انسانی در داخل یک جامعه زندگی کند ولی نتواند از شرایط نامطلوب آنجا خود را نجات دهد. انسان می‌تواند ارزشهای مطلوب را تقویت کند و با ضد ارزشها به مبارزه برخیزد.

کند ولی نتواند از شرایط نامطلوب آنجا خود را نجات دهد. انسان می‌تواند ارزشهای مطلوب را تقویت کند و با ضدا ارزشها به مبارزه برخیزد.

کسب بینش اجتماعی: آموزش علوم اجتماعی، زمانی اهمیت بیشتر خود را نشان می‌دهد که به مسئله‌ای به نام «بینش اجتماعی» توجه کنیم. بینش به چه معنی است؟

شاید بتوان گفت بینش بالاترین مرتبه تفکر انسان در باب مسائل اجتماعی است. یعنی اینکه انسان بتواند روابط امور را با هم، کشف، ارزشیابی، نقد و بررسی و علت‌یابی بکند، به عبارت دیگر، بینش، یعنی توانایی کشف ارتباط امور و تحلیل و علت‌یابی آنها ما در درس علوم اجتماعی این هدف را هم دنبال می‌کنیم. به اعتقاد من اگر ملتی دارای بینش نباشد مسلماً در حوادث سیاسی کلاهنش پس معرکه است و مطمئناً آن را زود می‌ریایند. لذا یکی از مسائلی که اهمیت آموزش دادن این درس را می‌نمایاند مسئله بینش است. شما فرض کنید قلب یک انسان یا حیوانی را از داخل بیکرش دریاورند و روی میزی قرار بدهند و دو نفر هم در پشت یک در در انتظار این باشند که یک به یک بیایند و درباره آن قلبی که از بدن جدا شده و روی میز قرار داده

را رعایت کنند، احساس مسئولیت از جناب خود افراد کم است. چرا اینطوری است؟ آیا علت این نیست که در گذشته اینها را به خوبی به ما یاد نداده‌اند؟

پس یادگیری مؤثر ارزشهای اجتماعی و ایجاد رفتارهای مطابق با هنجارهای مطلوب، هدف عمده‌ی مادر آموزش علوم اجتماعی باید باشد. اما همین مسئله وجه دیگری هم دارد و آن آشنایی با ماهیت ارزشها و هنجارهاست.

بعضی از ارزشها مبدأ در وحی دارند، و همانگ با فطرت و نیازهای بشر مقرر شده‌اند. این قبیل ارزشها، نسبت بردار نیستند و با قرارداد انسانها، دگرگون نمی‌شوند. و هنجارهایی که بر اساس اینها شکل می‌گیرند، هنجارهای مطلق هستند، ولی یک سری ارزشها و هنجارها در جامعه شکل می‌گیرد، که اینها، قرارداد مردم هستند و انسانها آنها را بوجود آورده‌اند. همینطور ضدا ارزشها و ضد هنجارها در جامعه‌های معینی بوجود می‌آیند. این قبیل ارزشها و هنجارها قراردادی هستند و انسانها توانایی ایجاد تحول در آنها را دارند. این ویژگی‌ها باید به یادگیرنده یاد داده شود و یادگیرنده باید بداند که انسانها در حصار این گونه امور زندانی نیستند. اینطور نیست که انسانی در داخل یک جامعه زندگی

روش تدریس است. اگر ملتی نتواند در روش تدریس و آموزش دادن ابتکار به خرج بدهد، مسلماً در میان آن ملت پژوهشگر و مستحق تربیت نخواهد شد. این فرمول فراموش نشود: پژوهش فرزند چگونه آموختن است. اکثر در آموزش رشته‌های مختلف، مفاهیم، مهارتها، ارزشها و اصول باروشهای مناسب آموخته نشود، دانش آموز نمی‌تواند مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی را خوب تجزیه و تحلیل کند. لذا مسئله روش تدریس در همه علوم اعم از تجربی و انسانی از اهمیت زیادی برخوردار است. اگر روش تدریس ما خوب نباشد و اگر در روش تدریس ما ماهر نباشیم، اصلاً نمی‌توانیم آن شهروند مطلوبی را که هدف آرمانی ماست تربیت بکنیم. یکی از اهداف اساسی تدریس علوم اجتماعی، پرورش شهروندان مطلوب است. شهروندی که ارزشها و هنجارهای مطلوب جامعه ما را به خوبی یاد بگیرد و مطابق آنها عمل کند و ضدا ارزشها را دفع بکند. یا به اعتبار دیگر ما می‌خواهیم شهروندی تربیت بکنیم که در جامعه ما زیستن را بسد باشد، شرکت سالم و منطقی در شبکه ارتباطات اجتماعی داشته باشد.

از جمله مفاهیمی که در کتب جامعه‌شناسی مطرح است «ارزش» است. ارزش یعنی «تصورات کلی رفتار اجتماعی». و هنجار یعنی «الگوهای رفتاری مبتنی بر آن ارزشها».

اگر شما بتوانید ارزشها را در وجود یادگیرنده درونی بکنید به طوری که فرد با ارزشها و هنجارهای ما زندگی کند و با ضدا ارزشهایی که موافق با فلسفه اجتماعی ما نیست مبارزه منطقی کند، بالاترین خدمت را در حد خود به جامعه انجام داده‌اید. شما و من در این زمینه رسالت داریم. شما الآن وضع جامعه ما را می‌بینید، در خیابانهای تهران می‌بینید، باید تعدادی از عابران و رانندگان با دستور و مراقبت دائمی پلیس، علائم راهنمایی

شده قضاوت بکنند. یکی از آنها فردی باشد دارای پیشش علمی، زیست‌شناسی خوانده، خوب هم فهمیده و می‌تواند به عمق پدیده‌های مادی برود. دیگری این چنین نیست. یعنی فردی است عامی و علم زیست‌شناسی ندارد و یا اگر علم زیست‌شناسی خوانده خوب نفهمیده است. فردی که دارای پیشش علم زیست‌شناسی نیست وقتی وارد می‌شود، از او سؤال می‌کنید آنچه که روی میز است چیست؟ بلافاصله به شما خواهد گفت قلب است. زیرا که او از قلب چیزی جز شکل ظاهری آن نمی‌داند. ولی آن کسی که دارای پیشش است و در علم زیست‌شناسی دیده‌درستی پیدا کرده است. در پاسخ سؤال شما خواهد گفت آن یک تکه گوشت است و با گوشتهای دیگر هم فرقی ندارد. شما می‌گوئید این قلب است، قلب انسان است، یا قلب گوسفند است. شما چطور می‌گوئید این گوشت است؟ پاسخ می‌دهد این قلب نیست. زمانی قلب بود که با دهها رگ و مویرگ به بدن انسان وصل بود و کار قلب را انجام می‌داد. الآن چون کار قلب را انجام نمی‌دهد و جدا از بدن انسان است، پس قلب نیست.

ما به این می‌گوئیم پیشش علمی مربوط به علم زیست‌شناسی، شما در هر کدام از علوم تأمل بفرمایید شبیه این مثال پیدا خواهید کرد. حالا می‌گوییم جامعه‌شناسی باید به دانش‌آموزان پیش بدهد، قدرت تحلیل بدهد، فهمیدن را عطا بکند و یاد بدهد که چگونه به مسائل نگاه بکنند. ما در جوامع مختلف مسائل مختلفی داریم و هر مسئله‌ای به گونه‌ای تحلیل می‌طلبید، هر مسئله‌ای به گونه‌ای مشاهده می‌طلبید. بعضی از مسائل در جامعه جنبه فردی و اختصاصی دارد. یعنی این مسئله از سرنوشت یک فرد یا چند فرد ناشی می‌شود. ولی در قبال این شما مسائلی دارید که از ساختار کل جامعه نشأت می‌گیرد، و مربوط به

عموم جامعه است و ریشه در مسائل اجتماعی گوناگون دارد. وقتی که صحبت از پیشش می‌کنیم، یعنی اینکه دانش‌آموز بتواند مسائل اختصاصی را از مسائل عمومی متمایز بکند. فرض بفرمایید در یک کشور ۵۰ میلیون نفری، ۲۰ میلیون بیکار وجود دارد، این یک مسئله است. مسئله دیگر این است که شما در یک مملکت ۵۰ میلیون نفری ۲۰۰ نفر بیکار می‌بینید. حالا تفاوت این دو مسئله چیست؟ اینها را از هم جدا کردن پیشش می‌خواهد. در کشوری که ۵۰ میلیون جمعیت دارد، اگر تعداد بیکاران به ۲۰۰ یا ۳۰۰ نفر برسد، می‌توان قضاوت نمود که این یک مشکل اجتماعی نیست، بلکه از شرایط و خصوصیات آن ۲۰۰، ۳۰۰ نفر ناشی می‌شود. شاید علتش این است که این ۲۰۰ نفر یا ۳۰۰ نفر دنبال کار نرفته‌اند، و یا عواملی شبیه به این. ولی زمانی می‌بینید در میان این تعداد جمعیت، ۲۰ میلیون نفر بیکار هستند، در اینجا چه باید کرد؟ آیا اینجا هم می‌شود گفت علت این معضل یک سری امور اختصاصی است؟ اینجا است که پیشش اجتماعی می‌تواند کارگشا باشد و انسان پاسخ‌سؤالات خود را به وسیله آن پیدا کند.

ممکن است بیکاری به‌علل مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی... مربوط باشد. کشف این علل محتاج پیشش است.

نمونه دیگر می‌توان طلاق را مثال زد: زمانی در میان یک ملت تعداد خیلی طلاق وجود دارد، این یک مسئله اختصاصی است. یعنی به‌رفتار و کردار و شخصیت آن افراد ارتباط پیدا می‌کنند. (هر چند در مسیباتی شخصیت افراد عوامل اجتماعی تأثیر دارند ولی فعلاً در این جا این بحث مورد نظر ما نیست) ولی زمانی می‌بینید از قسام طلاق سرسام‌آور بالا می‌رود. آیا باز می‌شود گفت مسئله فردی است؟ می‌شود گفت مسئله اختصاصی است؟ نه، اینجا باید دنبال علت‌های

متعدد آن در دل جامعه رفت، اگر کسی بتواند به یک چنین پیشش دست بیابد این فرد، فردی است که جامعه‌شناسی را فهمیده و مسائل اجتماعی را خوب درک کرده است. من این مقدمه را عرض کردم برای ورود به بحث اصلی‌مان که حالا ما چگونه تدریس بکنیم که به این اهداف عمده خودمان دست بیابیم. ما چگونه تدریس بکنیم تا بتوانیم هم ارزشها و هنجارها را به‌یاد گیرنده به‌خوبی یاد بدهیم و هم بتوانیم او را طوری پرورش بدهیم که در جامعه بطور فعال و مثبت رفتار کند. انسان قادر است در صورت حاکم بودن شرایط نامطلوب، حصار جامعه خود را بشکند و سرنوشت دیگری را برای خود و ملتش رقم بزند؟ ما چگونه تدریس بکنیم تا در یادگیرنده پیشش اجتماعی را احیاء کنیم تا بتواند پدیده‌ها را تجزیه و تحلیل بکند و راه خود را بشناسد و پیشش برود. ما در جامعه‌شناسی و دانش اجتماعی در کنار دیگر اهداف، این هدفهای اساسی را دنبال می‌کنیم.

اگر به اینجا بتوانیم برسیم، یا کتاب درسی ما اشکال دارد، یا تدریس ما معیوب است و یا عوامل دیگری مؤثر است. در هر حال باید علت‌یابی کرد. اگر ما می‌بینیم دانش‌آموز فارغ‌التحصیل می‌شود ولی در رفتار و اخلاق او تحولی رخ نداده است، باید خود را بررسی کنیم، ببینیم ریشه در کجاست. وقتی که شما می‌بینید، در روز زن یا زنی مصاحبه می‌شود و راجع به الگوی زن از او سؤال می‌گردد، او پاسخ می‌دهد که الگوی زن مسلمان «اوشین» است، می‌توان به‌خوبی دریافت که ارزش و شندارزش با بیان انسان چه می‌کند. مفهوم این کلام این است که در اثر تمدن، دیگر نباید حضرت زهرا (س) به‌گوشه تاریخ برود و اوشین قهرمان زنان بشود. ریشه در کجاست؟ می‌خواهیم به این مسئله عنایت کنید، که چه عاملی یا چه زمینه‌ای در وجود انسان باعث

می‌شود که یک زن این چنین در برابر ارزشها بایستد و خیلی ساده خود را با ضد ارزش‌های جامعه ما دلخوش کند؟ این مسأله روشه در ارزشها و هنجارها دارد. این به اعتقاد من پیش از هر کس دیگری هشدار به‌ماست که با تربیت اجتماعی دانش‌آموزان سروکار داریم. این قبیل مصاحبه‌ها و اظهارنظرها به اعتقاد من زنگ خطری است به‌بنده و شما دبیران محترم که بدانیم مسئله ارزش با وجود انسان چه می‌کند و چگونه هنجارهای معینی را بدنبال خود می‌آورد. این هشدار است به‌ما که در تدریس مسایل اجتماعی دقت بیشتری داشته باشیم. می‌شود این تعریف را برای تدریس نمود: «یکسری فعالیت‌های منظم برای دستیابی

در مرحله اول ما باید به‌عنوان معلم یا مدرس، هدفهای آموزشی را برای خودمان روشن بکنیم و به‌این سؤال پاسخ بدهیم که هدفهای ما از این درس چیست؟ یا به‌یک اعتبار این درس می‌خواهد چه بگوید؟ چه پیامی دارد و یادگیرنده را به‌کجا می‌خواهد برساند؟ حالا در اینجا ممکن است چنین فکر بشود، که عنوان هر فصل یا عنوان هر درسی می‌تواند هدفهای آموزشی را به‌ما نشان بدهد. ولی نباید غافل بود که هرگز عنوان درس، گویای اهداف ما نیست. ما برای تدوین هدف‌ها باید خوب محتوا را بسنجیم. محتوا را مطالعه بکنیم و به‌دل محتوا برویم. ولی در اینجا باز سؤالی قابل طرح است که وقتی هدفهای

---

انسان قادر است در صورت حاکم بودن شرایط نامطلوب حصار جامعه خود را بشکند و سرنوشت دیگری را برای خود و ملتش رقم بزند. ما چگونه تدریس بکنیم تا در یادگیرنده بینش اجتماعی را احیاء کنیم تا بتواند پدیده‌ها را تجزیه و تحلیل بکند و راه خود را شناسد و پیش برود. ما در جامعه‌شناسی و دانش اجتماعی در کنار دیگر اهداف این هدفهای اساسی را دنبال می‌کنیم.

---

به‌یادگیری مؤثر». اگر ما فعلاً این تعریف را برای تدریس قبول کنیم، در داخل این یک واژه کلیدی وجود دارد و آن هم «فعالیت منظم» است. ببینید می‌گوئیم تدریس یکسری فعالیت منظم است برای دستیابی به‌یادگیری مؤثر، یعنی تدریس مراحل دارد که باید به‌ترتیب این مراحل طی شود، تا یادگیری مؤثر و دستیابی به‌اهداف آموزشی دروس عملی گردد. این مراحل کدامند؟ من این مراحل را با ذکر یک نمونه از درس ارزشها و هنجارها از جامعه‌شناسی سوم عرض می‌کنم. ببینید ما در تدریس، صحبت از طراحی آموزشی می‌کنیم. می‌گوئیم باید مدرس یک درس طراح باشد، برای یادگیری مؤثر قبلاً طرح بریزد و بعد تدریس کند.

آموزشی برای دبیر روشن شد، برای تدریس کافی است. یعنی در رابطه با هدفها ما به‌اقدام دیگری احتیاج نداریم؟ چرا به‌اقدام دیگری نیازمندیم که از آن به «تحلیل آموزشی» تعبیر می‌کنند.

#### تحلیل آموزشی

ما انتظار داریم از یادگیرنده‌ها چه فعالیت‌هایی سر بزنند، یا دارای چه قابلیت‌هایی بشوند، که معلوم بشود اهداف آموزشی عملی شده است؟ اینجا است که مرحله بعدی تدریس یعنی «تحلیل آموزشی» اهمیت و جایگاه خود را نشان می‌دهد. در این مرحله ما فعالیت‌هایی را که باید از یادگیرنده سر بزنند تا هدف آموزشی محقق شود یادداشت می‌کنیم. این گام دوم یا

مرحله دوم تدریس است. حالا برای همین مرحله اول و دوم به‌ایتن از کتابی که تدریس می‌کنید مثال بزنید. فرض کنید شما می‌خواهید در جامعه‌شناسی سوم ارزش و هنجار را یاد بدهید. شناخت مفهوم ارزش و هنجار و شناخت تفاوت ارزش و هنجار از اهداف آموزش این درس است. مرحله بعدی کار شما تحلیل آموزشی است. تحلیل آموزشی فرایندی است که در آن هدفهای آموزشی به‌انتظاراتی که ما از یادگیرنده داریم تبدیل می‌شوند. به‌عبارت دیگر تحلیل آموزشی عمل یا فعالیتی است از جانب معلم که هدفهای آموزشی را به‌پاره فعالیت‌هایی که از یادگیرنده باید سر بزند تبدیل می‌کند. خوب ما آمدیم بعد از مرحله اول، در مرحله دوم تحلیل آموزشی کردیم، یعنی گفتیم اینها فعالیت‌ها یا قابلیت‌هایی هستند که اگر در وجود یادگیرنده احیاء بشود، قطعاً اهداف آموزشی حاصل شده است. حالا سؤال اینجا باقی است. که آیا همه این پاره فعالیت‌هایی که ما در نظر گرفتیم برای دستیابی به این اهداف لازم است. و در مرحله دوم که می‌خواهیم طراحی آموزشی بکنیم آیا همیشه این پاره فعالیت‌ها برای دستیابی به این هدفها لازم است؟ جواب این است که ما باید به این پاره فعالیت‌ها با توجه به یک مطلب دوباره تأمل کنیم. و آن این است که ما یک به یک فعالیت‌ها را مد نظر قرار بدهیم. بگوئیم خوب، تعریف ارزش، اگر یادگیرنده ارزش را تعریف کرد، این کمکی می‌کند برای حصول به‌هدفی به نام ارزشها. پس این پاره فعالیت باید باشد. یا باید دیده بشود. می‌آئیم پائین‌تر، می‌گوئیم در هنجار چطور، در تعریف هنجار همین‌طوره طبیعی است برای شناخت هنجار یکی از قابلیت‌های یادگیرنده تعریف هنجار است. همین‌طوری بی‌آئید پائین‌تر می‌رسیم به تفاوت ارزش و هنجار. این هم باز پاره فعالیت است که باید باشد. باید از یادگیرنده سر بزنند. حالا می‌آئیم

به مورد چهارم، یعنی، نام بردن جمله ارزش یا هنجار به زبان لاتین. آیا برای درک مفهوم ارزش و هنجار و تفاوت ارزش و هنجار لازم هست یک یادگیرنده معادل لاتین ارزش را هم بداند؟ یعنی اگر یک یادگیرنده نتواند معادل لاتین ارزش یا هنجار را بگوید، این بدان معنی نیست که آنها را نفهمیده است. آن ارتباط پیدا می‌کند با قدرت ترجمه فرد، که مربوط به اهداف ما نیست، لذا می‌بینیم ما اگر آمدم پاره فعالیت‌هایی را منظم کردیم، نباید بلافاصله امیدوار باشیم که مرحله دوم طراحی ما تمام شده است، ممکن است معیوب باشد، یعنی ممکن است ما انتظار داشته باشیم پاره فعالیت‌هایی از یادگیرنده سر بزنند. در حالی که چه سر بزنند، چه نزنند تأثیری در اهداف ایجاد نمی‌کند. اگر دانش‌آموز بتواند ارزش و هنجار و تفاوت ارزش با هنجار را تعریف بکند به اهداف جزئی رسیده ایم و وقتی به اهداف جزئی رسیدیم، هدفهای کلی ما هم حاصل شده است. حالا طراحی ما گام‌های بعدی دارد. ما بعد از تحلیل آموزشی گام دیگری داریم به نام تعیین رفتار ورودی دانش‌آموز، حالا تعیین رفتار ورودی دانش‌آموز به چه مسئله ارتباط دارد؟ آیا شما تا حال شده کتابی را بردارید که بخوانید ولی زود کتاب را به زمین بگذارید. شما کتابی را برداشته‌اید، ورق زده‌اید، دو صفحه از کتاب را مطالعه کرده‌اید ولی بلافاصله کتاب را کنار گذاشته‌اید چرا؟ از دو حالت خارج نیست. یا مطالب کتابی که شما به دست گرفته‌اید برای شما تسکین بوده و بسا تجربیات قبلی شما ارتباط نداشته و به قول روانشناسان آن تجربیات برای شما معنی‌دار نبوده لذا زود بیگانگی خودش را نشان داده و آنرا کنار گذاشته‌اید. اما همیشه اینطور نیست، گاهی شما کتاب را می‌خوانید، می‌بینید همه جای کتاب را می‌دانید، می‌گوئید من مطالب این کتاب را می‌دانم و لذا وقت تلف نمی‌کنم.

کتاب را کنار می‌گذارید. پس شما در دو حالت رغبت به خواندن کتاب نشان نمی‌دهید. یکی زمانی که محتوای کتاب به علت بی‌ارتباطی با تجربیات قبلی‌تان برای شما بیگانه باشد، یکی هم به علت ساده بودن بیش از حد که برای شما اتلاف وقت تلقی می‌شود. عین همین مطلب در کلاس درس باید بیش از هر جا مدنظر دبیر باشد. ببینید شما زمانی کتابی را برمی‌دارید برایتان معنی ندارد. نهایت این است که از خواندن آن کتاب منصرف می‌شوید، بجای هم بر نمی‌خورد، کتاب دیگری برمی‌دارید. ولی آیا اگر ما مطلبی در کلاس عرضه کردیم و این مطلب یا به علت مشکل بودن و یا به علت ساده بودن بیش از حد، برای دانش‌آموز ما ایجاد رغبت نکرد، اینجا فاجعه است. اینجا دیگر صحبت از پژمردن یک برگ نیست، گلستانی پژمرده می‌شود، اینجا دیگر صحبت انحراف یک فرد نیست. اینجا صحبت پژمردگی یک گروه به نام ۳۰ نفر دانش‌آموز، ۴۰ نفر دانش‌آموز و شاید بیشتر است، اینجا فاجعه تربیتی و یادگیری ایجاد می‌شود. برای اینکه این فاجعه در کلاس بوجود نیاید روانشناسان، مربیان و همه آنهایی که با تربیت سروکار دارند، گفته‌اند شما در طراحی آموزشی مرحله‌ای دارید بنام تعیین رفتار ورودی، شما باید با سوالاتی، با آزمون‌های شناسایی که در کجای یادگیری هستید. این یادگیرنده شما به چه نوع تغذیه‌ای نیازمند است؟ آیا شما هر مطلبی را قادرید بدون بررسی در اختیار او قرار بدهید و یا ما مجازیم بدون بررسی، مطلب خیلی خیلی را به یادگیرنده بدهیم؟ اگر این کار را کردیم، باعث بروز یک فاجعه تربیتی شده‌ایم. منتهی باز دو نکته در اینجا وجود دارد. یک موقع مطلب بیش از حد برایش سنگین است. یعنی شما مطلبی به او می‌گوئید که بیش نیاز لازم را هنوز ندارد. در اینجا آزمون‌های برای ارزشیابی اینکه آیا گفته‌های شما بسازای او

می‌تواند معنی‌دار باشد یا نه لازم است، که ارزشیابی تشخیصی نامیده می‌شود. شما می‌خواهید در روز اول کلاستان یادگیرنده‌ها را بشناسید. ببینید در چه مرحله‌ای هستند، تا آغاز مناسبی برای تدریستان پیدا بکنید. اگر این مرحله انجام نگیرد، مطمئناً رابطه انسانی و علمی لازم بین دبیر و یادگیرنده ایجاد نخواهد شد. پیام شما را نخواهد گرفت و اگر پیام دبیر برای یادگیرنده معنی‌دار نباشد، هیچ رابطه عاطفی بین دبیر و دانش‌آموزان بوجود نخواهد آمد. لذا تعیین رفتار ورودی برای این است که ما آغازی مناسب برای تدریس پیدا بکنیم. و اما مرحله بعدی ما یا مرحله چهارم، تبدیل هدفهای جزئی به هدفهای رفتاری است. البته وقتی ما سخن از رفتار می‌گوئیم مانند رفتارگراییان مدعی نیستیم که همه رفتارهای انسان قابل مشاهده است و می‌شود آنها را به طور کامل با معیار معینی اندازه گرفت، رفتار شامل ارزشها، نگرشها، احساسات، عادات و همه اینها می‌شود و ما می‌خواهیم رفتار یادگیرنده ما دگرگون و متحول گردد. حالا شما می‌خواهید در مرحله چهارم اهداف جزئی را تبدیل به اهداف رفتاری بکنید. فلسفه این کار چیست؟ و چه لزومی دارد که در یکی از مراحل طراحی آموزشی، حتماً هدفهای جزئی را تبدیل به هدفهای رفتاری بکنیم، علت این است که ما به آنجا برسیم که یادگیرنده ما رفتار معینی از خود بروز بدهد، تا معلوم بشود که ما به اهداف دست یافته‌ایم یا نه، یک موقع است ما می‌گوئیم تعریف ارزش، این یکی از اهداف جزئی ما است. ولی از کجا معلوم است دانش‌آموز ارزش را، تعریف ارزش را دریافته است؟ این در هدف رفتاری یعنی رفتاری که از او سر بزند معنی پیدا می‌کند. هدفهای رفتاری یعنی آن رفتار و قابلیتی که باید از یادگیرنده سر بزند.

حالا بعد از این شما به مرحله بسیار

حساس انتخاب محتوا می‌رسید، ممکن است سؤال بشود، مگر محتوا را ما انتخاب می‌کنیم، مگر محتوا را مؤلفان و برنامه‌ریزان به شما نمی‌دهند. یکی از وظایف دبیر در کلاس این است که محتوا را انتخاب بکند. منظور از محتوا در دروس مختلف مجموعه مفاهیم و اصولی است که براساس نظمی مدون شده باشد. ممکن است این تعریف درباره همه محتواها صادق نباشد. یعنی محتوایی براساس معیارهای انتخاب محتوا، انتخاب نشده باشد. باید دید آیا محتوا رفتارهایی را که از فراگیران انتظار داریم در ایشان می‌پروراند. این یک سؤال است. سؤال دوم اینکه آیا محتوا توالی منطقی و مناسبی دارد. سوم اینکه آیا محتوا برای فراگیران قابل فهم است. آن اولی را می‌گوئیم تنظیم منطقی. قابل فهم بودن را می‌گوئیم تنظیم روانی. اگر ما آمدم مطالب را براساس ساخت علم تنظیم کردیم. اصطلاحاً به آن تنظیم منطقی می‌گویند، ولی تنظیم منطقی کافی نیست. مطالب باید تنظیم روانی هم داشته باشد. یعنی بطور معنی‌دار و مطابق ذهن دانش‌آموز سازماندهی شده باشد. اگر نباشد باید برنامه عوض بشود. سؤال دیگر این است که آیا محتوا صحیح است. شاید تعجب کنید. هیچ بعید نیست که محتوای یک درس از صحت برخوردار نباشد. این سؤال بی‌جایی نیست. به این سئوالات باید دبیر پاسخ بدهد. اگر جواب پیدا کرد، بعداً می‌تواند ادعا بکند که من با این محتواها می‌توانم این اهداف را حاصل بکنم. ممکن است برنامه‌ای درست تهیه نشده و توالی منطقی و روانی نداشته باشد. در این صورت دبیر چه نقشی دارد و چه باید بکند؟ آیا دبیر باید تابع وضع موجود باشد؟ آیا دبیر باید خودش را در حصار محتوا ببیند؟ نه، اینجا رسالت دبیری این است که به مسئولان برنامه‌ریزی تذکر بدهد. این خوب یک مسئله است که باید انجام بگیرد و خود دبیر در این

مرحله می‌تواند قدری به محتوا تناسب بدهد. شما در اول گام باید هدفهای رفتاری خود را مرتب بکنید. در این هدفهای رفتاری مسئله توالی یعنی از ساده به مشکل رفتن رعایت بشود. اگر شما این مسئله را در اهداف رعایت کردید، می‌توانید به محتوا سازمان و نظم بدهید. مثلاً اگر هنجار را قبل از ارزش ذکر بکنید، اهداف شما توالی منطقی ندارد، چرا؟ برای اینکه یاد گرفتن هنجار مبتنی است بر یادگیری ارزش. شما زمانی می‌توانید هنجار را یاد بدهید که ارزش را یاد داده باشید. لذا هدف رفتاری مربوط به هنجار باید بعد از هدف رفتاری مربوط به ارزش مطرح بشود. اگر این توالی در مسئله رفتار ورودی مطرح شد، شما می‌توانید در محتوا به خواست خودتان تغییر

### تدریس یکسری فعالیت منظم است برای دستیابی به یادگیری مؤثر، یعنی تدریس مراحل دارد که باید به ترتیب این مراحل طی شود، تا یادگیری مؤثر و دست یابی به اهداف آموزشی دروس عملی گردد.

بدهید. اگر محتوا توالی منطقی ندارد، مثلاً اول هنجار را طرح کرده، بعد ارزش را، در اینجا شما براساس هدف رفتاری می‌توانید اول ارزش را تدریس بکنید بعد هنجار را، لذا شما در اینجا انتخاب محتوا می‌کنید و اما گام بعدی چیست؟ گام بعدی، انتخاب روش تدریس مناسب است. باید شیوه مناسب همراه با رسانه خوب انتخاب بکنید، شیوه مناسب یعنی چه؟ اولاً عرض بکنم الان دیگر روش سخنرانی خیلی کهنه و بیگانه است و اصلاً دیگر جایی نباید داشته باشد. اینکه عرض می‌کنم روش سخنرانی نه اینکه دبیر لب فرو ببندد و اصلاً سخن نگوید، نه، بلکه نباید سخنرانی محور تدریس باشد. ما باید از دو الگوی معروف یکی الگوی مشکل‌گشایی، دیگری الگوی پیش سازمان دهنده استفاده کنیم. ثقل فعالیت ما باید

است؟ یعنی می‌شود گفت در درس شیمی، در درس جامعه‌شناسی فعالیت‌های یادگیری یک حالت دارد. از یک شیوه می‌شود استفاده کرد. نه، شباهتهایی دارند ولی عین هم نیستند. چرا، چون موضوعها متفاوت هستند، هدفها متفاوت هستند و شیوه‌های تدریس از هدفهای رفتاری نشأت می‌گیرند. ما اگر بخواهیم شیوه تدریس انتخاب بکنیم باید الگویی داشته باشیم. صرفاً اینکه این جامعه‌شناسی است، آن شیمی است کافی نیست. ما باید ببینیم هدفها چه مناسبت و چه اقتضایی دارد. مثلاً در درس خیاطی در طرح کاد، مهارتی به نام پس‌دوزی کردن باید در رفتار یادگیرنده ایجاد بشود. شما در اینجا با چه شیوه‌ای برخورد می‌کنید؟ آیا کتاب را باز می‌کنید و بحث پس‌دوزی را برای دانش‌آموزان می‌خوانید؟ نه در اینجا شیوه باید

عمل باشد. چون هدف رفتاری شما به گونه‌ای است که باید با عمل پس‌دوژی به این هدف برسید. یا می‌خواهید اثر اسیدسولفوریک را بر روی یک فلز بدانید، این هدف رفتاری به شما می‌گوید که حتماً باید شیوه شما به نحو آزمایشی باشد.

می‌دانید برنامه و کتاب درسی چند عنصر اساسی دارد: ۱- عنصر ارزشها، ۲- عنصر مفاهیم، ۳- عنصر مهارتها، هر کدام از این عناصر شیوه‌ای را برای تدریس می‌طلبند. یکی از مسائلی که خیلی در کتابهای غربی هم روی آن تأکید شده و در تدریس ارزشها به آن بها داده شده این است که می‌گویند در تدریس ارزشها اگر معلم، دبیر، استاد، ارزشها را در وجود خود پرورانده باشد، قادر به پرورش آن ارزش در وجود یادگیرنده هم هست. شما می‌خواهید ارزشی به نام «عدالت» را به یاد گیرنده خودتان یاد بدهید. یعنی یادگیرنده باور کند عادل بودن چیز خوبی است، اگر رفتار ما در کلاس خدای ناکرده ظالمانه باشد مطمئناً هر قدر ماهر باشیم قادر به پرورش این ارزش در وجود یادگیرنده نخواهیم بود. شما ارزشی به نام همکاری می‌خواهید یاد بدهید. می‌خواهید نشان بدهید همکاری چیز خوبی است. اگر مستبدانه عمل کردید ولی برای او سخن از ارزشی به نام همکاری گفتید، هرگز او را همکار تربیت نکرده‌اید. پس یکی از مسائلی که در این مرحله از طراحی آموزشی باید مدنظر قرار بگیرد این است که ارزشها در وجود خود مدرس و دبیر تجلی داشته باشد. این اختصاص به ارزشها دارد. حالا شما می‌خواهید مفاهیم را تدریس بکنید. در مفاهیم شیوه‌های مختلفی می‌شود به کار برد. چیزی که در درس ما می‌تواند خیلی مؤثر باشد و من به شما توصیه می‌کنم، شیوه پرسش و پاسخ یا سؤال و جواب است. هم سؤال کردن مهارت می‌خواهد هم پاسخ دادن. اصلاً عده‌ای از علما می‌گویند شما

علم هر کسی را از نوع سؤال او دریابید. اگر سؤال حکیمانه بود، فرد حکیمی است. اگر سؤال عالمانه بود فرد عالمی است. هر چند جاهل است، می‌خواهد سؤال بکند و جهلش را برطرف بکند. ولی چون سؤال حکمت دارد قطعاً فرد حکیمی است. پس معلوم می‌شود پرسش کردن حکمت دارد، رمز دارد و مهارت می‌خواهد. این شیوه‌ای است که می‌تواند ارزشها و هنجارها و دیگر مفاهیم را به خوبی در وجود یادگیرنده پروراند. اما با شرط رعایت مراتب یادگیری، این را فراموش نکنید. هر سؤال منجر به یادگیری نیست. می‌دانید یادگیری مراحل دارد. اولین مرحله یادگیری یا نازلترین مرحله آن محفوظات یا اطلاعات است، یعنی فقط یادگیرنده به خاطر

تحلیل آموزش فرایندی است که در آن هدفهای آموزشی به انتظاراتی که ما از یادگیرنده داریم تبدیل می‌شوند. به عبارت دیگر تحلیل آموزش عمل یا فعالیتی است از جانب معلم که هدفهای آموزشی را به پاره‌های فعالیتهایی که از یادگیرنده باید سر بزند تبدیل می‌کند.

بسیار. ولی در واقع یادگیری نیست، یا نازلترین مرتبه یادگیری است. مرحله بعد مرحله فهم است. یعنی یادگیرنده مفهوم را بتواند با عبارات خود هم بیان کند. یا به یک اعتبار، یادگیرنده بتواند ارتباط آن مفهوم را با مفاهیم نزدیک به خود بیان کند. مثلاً اگر شما سؤال کردید ارزش چیست؟ اگر یادگیرنده توانست با زبان خودش بیان بکند ارزش یعنی چه، در مرحله فهم قرار گرفته است. یا شما سؤال کردید فرق ارزش با هنجار چیست، توانست بیان بکند مطمئناً فهمیده است. اگر یادگیرنده توانست به شما پاسخ بگوید که فرق ارزش با هنجار چیست و به زبان خودش بیان بکند، یادگیرنده شما در مرحله درک است، ولی این مرحله باز توقفگاه نیست. باید شما یادگیرنده را در سؤال و جواب به

گونه‌ای مطلب را یاد بگیرد که بتواند امور مختلف را با هم ترکیب بکند و مطلب نوی به شما عرضه بکند. این مرحله، مرحله ترکیب است و اگر ما توانستیم یادگیرنده را به این مرحله برسانیم، او را به مرحله خلاقیت و ابداع رسانده‌ایم. ولی باز مرحله بالاتر مرحله ارزشیابی است. ارزشیابی بالاترین مرحله یادگیری در شناخت مفاهیم و مسایل است. در این مرحله فرد به نقد و بررسی دست می‌زند و می‌تواند یک مفهوم یا مسئله‌ای را مورد ارزشگذاری قرار دهد و قضاوت کند.